

... بی‌پرده با ترامپ!

ترامپ چندی پیش بمنظور توشیح عملکردش نسبت به ایران گفت: بعد از خروج آمریکا از برجام، مشکلات در ایران شدت گرفته . تورم در آنجا بالا است. در خیابان‌ها شورش اتفاق می‌افتد (!) مردم نمی‌توانند نان بخرند! پولشان بی‌ارزش شده. آنها مجبورند مذاکره کنند.

آقای ترامپ!

ایرانیان را نشناخته‌اید. تاریخ ایران را نخوانده‌اید. این ملت برای لقمه‌ای نان، شرف فروشی نمی‌کند. پاسخ ایرانیان به شما همانی است که یعقوب لیث صفاری به معتمد خلیفه عباسی داد:

اگر در این مصاف ما پیروز شدیم که به کام خود رسیده‌ایم و اگر مغلوب شویم نان خشک و پیازی ما را بس است!

آقای ترامپ! خود کرده را تدبیر نیست. وقتی نابلدانه و زیاده‌خواهانه ایرانیان را در دو گانه خفت یا تسلیم قرار دهید جز پیروزی گزینه دیگری برای ایران وجود ندارد!

مصاف ایران با شما قرینه تدبیر هوشمندانه «طارق بن زیاد» در فتح اندلس است که با گذراندن سپاهیان لشکر اسلام از مدیترانه دستور داد جمیع کشتی‌های لشکر را سوزاندند و آنگاه به قوای تحت امرش گفت:

اکنون دیگر راه برگشتی جز پیروزی نداریم! و بدین سان اسپانیا فتح شد!

آقای ترامپ!

نابلدانه ایران را مجبور به پیروزی کرده‌اید.

#داریوش_سجادی

... نگاهتگاه!

تقلب در ۸۸ طراحی پروژه «مهدی هاشمی» و تیم‌اش بود که با موفقیت توانست با این پروژه اصلاح‌طلبان را نیز در این زمین به بازی و نقش‌آفرینی گرفته و وارितه ۸۸ را با توسل به نفرت هیستریک طبقه

متوسط از احمدی‌نژاد، کارپردازی کند. پروژه تقلب ۷ ماه قبل از انتخابات و با تمهید معنادار «کمیتہ سیانت از آرا» کلید خورد. این پروژه از «سورپرایز دوم خرداد ۷۶» اقتباس شده بود که در آن تاریخ «پدرخوانده ایران» را شیرین‌کام کرد و احباب ایشان ملاحظه کردند چگونه با دامن زدن به شعار تقلب و توسل به بداهه‌هایی نظیر «بنویسید خاتمی، بخوانید ناطق» می‌توان جامعه را قطبی و مدیریت جهت برداشت آرا کرد. از سوی دیگر اخیراً «عبدالرضا هاشم‌زایی» عضو فراکسیون امید مجلس گفته:

آیا وقت آن نرسیده از خود بپرسیم ۱۰ سال حصر موسوی، کربوبی و رهنورد چه منفعی برای نظام داشته؟ نماینده مزبور ظاهراً در فهم مسئله دچار کژفهمی شده. حصر بابت اخذ منفعتی صورت نگرفت تا اینک کاسبکارانه در جایگاه محاسبه سود و زیان و هزینه و فایده آن بتوان نشست. جنس حصر در مقام مقایسه، قرینه آسایشگاه سالمندان است که فرزندان ناگزیر و ناگزیر و از سر استیصال مجبور می‌شوند عزیزان خود را که بنا به دلائلی «هزینه‌زا» و «مساله‌ساز» شده‌اند غمگانه در نقاهتگاه قرار دهند.

قدر مسلم محصورین اذنباب شیطان نبودند و در این تردید نیست ایشان فرزندان انقلاب و یاران امام و رهبری بودند که کژفهمانه در ۸۸ اسیر بازی «پدرخوانده» و بازی خورده «حواریونش» شدند. حصر تلخ‌ترین گزینه نظام و در عین حال خاصه‌خرجی قهری نظام برای مهار یارانی بود که غافلانه و نامدبرانه و جوگیرانه نتوانستند بفهمند در زمینی بازی می‌کنند که بازیگردانش «کس دیگری» است که دنبال «چیز دیگری» است!

#داریوش سجادی

... من خر نیستم، جیگرم!

مطابق اخبار خبرگزاری‌ها با دستور قوه قضائیه دروازه ورودی شهرک اعیانی «باستی هیلز» در لواسان برداشته شد و متعاقب آن تجمعی بنام دانشجویان عدالتخواه ضمن استقبال از این اقدام خواستار اقدامات بیشتر قوه قضائیه در جهت تخریب روحیه و اشاعه فرهنگ

اشرافیگری شدند!

برخلاف دانشجویان مزبور شایسته است بجای تخریب دیوارهای حائل بین شهرک مزبور با بدنه جامعه، اقدام به کشیدن دیواری شیشه‌ای دور تا دور شهرک مزبور شود و با فروختن بلیط، از این شهرک به عنوان یک جاذبه توریستی برای بازدید کارشناسان و باکتری‌شناسان بهره‌برداری شود.

بدون تردید ماهیت شهرک مزبور و شهرک نشینان مزبور نمادی از یک بیماری بدخیم خودباختگی و بی‌هویتی فرهنگی است.

باستی هیلزبان جماعتی بیمارند که در عقده حقارت نسبت به هویت آمریکائی می‌سوزند تا جایی که در شهوت همزادپنداری و این‌همانی بین خود با آمریکائیان، حتی نام شهرک مسکونی‌شان را هم قافیه با اشرافی نشین لوس‌آنجلس (بورلی هیلز) نام گذاری کرده‌اند.

باستی هیلزبان را نباید تنبیه کرد بلکه به عنوان نمادی از عقده «حقارت و بی‌هویتی» ایشان را در قامت یک لابراتوار ارزشمند جهت گونه‌شناسی بدخیم‌ترین مبتلایان به کمپلکس «غربندگی» و بمنظور تدریس و تنبیه دانش‌پژوهان رشته سایکولوژی می‌بایست ایشان را حفظ و نگهداری و کالبدشکافی شخصیتی(!) کرد.

ایشان هویت باختگان‌اند که با جلوت در کسوت اشرافیت، مَـنـتـرـانـه تلاش می‌کنند ضمن بزک کردن خود در فورمت ارباب غربی فریاد بزنند: ما خر نیستیم، جیگریم!

#داریوش سجادی

بوسیدن انگشتر!

ترامپ بدون کمترین شایستگی و بدون التفات به آلفابتای دنیای سیاست تلاش دارد خود را در مناسبات بین‌المللی در قامت «گادفادر» برسمیت بشناساند.

در دنیای «پدرخوانده»ها احترام داشتن بیش از قانون ارزش دارد و «بوسیدن انگشتر پدرخوانده» نمادی است از تن دادن به نظم احترام‌محور و چاکر سالاری برسمیت شناخته شده در مناسبات پدرخواندگی.

علیرغم این، بی‌صلاحیتی‌های ترامپ ثابت کرده وی در قامت «کورلئونه» فاقد پرنسپ‌های پدرخواندگی است. پدرخواندگی بازتولید نوعی

مناسبات لات‌بازانه است که هر چند سخیف است اما همان سخافت نیز
لوازم و قواعد خاص خود را دارد.

در دنیای «لاتی» این امر بر «گنده‌لات» مُسجل است که رقیب را باید
آنطور زد تا مُجاب به بوسیدن انگشترش شود.

گنده‌لاتی که رقیب‌اش را در دو راهی «مرگ یا خفت» قرار دهد «هر چه
هست» پدرخوانده نیست. بر این منوال است که الوات در دنیای لاتی
خود از «چاقوهای تیغه کوتاه» برای زخم زدن بر رقیب استفاده
می‌کنند تا رقیب مرعوب شود نه مرحوم!

لات‌بازی ناشیانه و پدرخواندگی نابلدانه ترامپ در مقابل ایران
بصورت قهری ایران را مجبور به پیروزی کرده! ایران محکوم و مجبور
به پیروزی است چون ترامپ نابلدانه راه دیگری برای ایران باقی
نگذاشته.

پیشنهاد ترامپ به ایران «تسلیم یا مرگ» است و طبعاً ایران تن به
این دوگانه نخواهد داد و با قوت مجبور به مبارزه خواهد بود.

نکته‌ای که ترامپ نمی‌فهمد آنست که در فردای «مضاف محکوم به پیروزی
ایران» تا آینده‌ای بعید کاخ سفید امکان کمترین دسترسی به بهبود
مناسبات با ایران را نخواهد داشت. بی‌سیاستی‌های فعلی ترامپ نسبت
به ایران، پل نشکسته‌ای را باقی نخواهد گذاشت تا در آن «پیروزی
محتوم»، آمریکائیان بتوانند امیدی به نزدیکی با ایران داشته
باشند. گذشته از آنکه پیروزی محتوم ایران حامل این پیام به دنیا
خواهد شد که «می‌توان تن به مناسبات سلطه آمریکائی نداد و موفق هم
شد» و بدین ترتیب واشنگتن با دست خود ایران را مبدل به الگوی
موفقی در سلطه ستیزی خواهد کرد.

ترامپ باید بفهمد بقول «کورلئونه» اولین قاعده در دنیای
«پدرخواندگی» آنست که:

به دوستان نزدیک باش و به دشمنان نزدیک‌تر!

#داریوش سجادی

#پدرخوانده

#ترامپ

تایتان‌ها !

سیدحسین موسویان دیپلمات اسبق وزارت خارجه طی مقاله‌ای در هفته نامه گاردین در تبیین وضعیت سیاسی مبتلابه ایران و آمریکا نوشته: ترامپ برای برون رفت آبرومندانه از وضعیت فعلی در ارتباط با ایران به یک چرخش استراتژیک در سیاست‌های جاری‌اش نیاز دارد. برخلاف باورداشت آقای موسویان واقعیت‌های سیاسی بوضوح نشان دهنده آنست که ترامپ در حوزه دیپلماسی اساسا فاقد نگاه استراتژیک است. به همین دلیل طی این مدت سطح منازعه بین تهران و واشنگتن از جنبه استراتژیک خارج شده و به سطوح تاکتیکی تنازل پیدا کرده.

تنازلی که به اعتبار تبحر ایران در رقابت‌های تاکتیکی می‌توان از آن استقبال کرد! تجربه اثبات کرده ایرانیان در تاکتیک نَر_آدانی زبده‌اند که بخوبی می‌توانند «تاس بد» را «خوب بازی» کنند. ترامپ برخلاف اسلاف خود ضعیف‌ترین و نابلدترین رئیس‌جمهور آمریکا در حوزه دیپلماسی است. همین نابلدی این فرصت را برای پایوران ایران فراهم آورده تا بتوانند ترامپ را مدیریت کنند.

هر اندازه جورج بوش در امر دیپلماسی مانند بوکسوری قهار عمل می‌کرد که تنها به مشت‌ها و ضربات سنگین به حریف اهتمام داشت. اما ایدئولوژیک بودنش به اندازه کافی وی را سترون کرده بود تا نفهمد با حمله به افغانستان و عراق ناخواسته ایران را بدون کمترین هزینه و بدون حتی شلیک یک گلوله از شر «طالبان و صدام» دو دشمن سنتی و قدرتمندش در شرق و غرب خلاصی می‌بخشد.

اوباما نیز در سیاست‌ورزی شطرنج بازی زبده بود که می‌کوشید صفحه چینش و آرایش قوای سیاسی در نزاع با ایران را با توسل به «استراتژی استحاله نظام» آنگونه بچیند تا نهایتا بتواند از طریق برجام، پراگماتیسم‌ها را در ایران تقویت و تثبیت کند!

ترامپ برخلاف این دو «سایکلایس» غول تک چشم و غیرقابل پیش بینی «تایتان»‌ها را می‌ماند که به اعتبار «عقبه تجاری‌اش» دنیا را تنها از چشم‌انداز پول می‌تواند ببیند.

بقول مایکل پت؛ اونی که فقط با چکش کار کرده، همه چیز رو میخ می‌بینه! ترامپ نیز «سایکلایسی» است که نگاهی تک چشمی و پول محورانه به دنیا دارد. تاجری است که تنها با پول کار کرده و بالتبع همه چیز را کالا و قابل ابتیاع می‌انگارد! بدین منوال ترامپ را باید غولی انگاشت که علی‌رغم نعره‌های گوش‌خراش نمی‌توان از او ترسید و می‌توان مدیریت و مهارش کرد. غولی که بوی دلار را خوب می‌فهمد.

بر این اساس می‌توان از بازی تاکتیکال ایران با ترامپ استقبال کرد

که:

– با توجه به فضای رقابت‌های انتخاباتی آغاز شده در آمریکا

– و با توسل به سیاست تعلل و وقت‌کُشی

بکوشد خود را از استیصال ترامپ جهت احتراز از رفتارهایی با ریسک بالا که به پیروزی وی در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا لطمه می‌زند، بهره‌مند سازد.

#داریوش‌سجادی

گیج لوماسی؟!؟

آمریکائیان ظاهراً تعادل سیاسی خودشان را از دست دادن! بالغ بر سه ماه پیش بود که واشنگتن سپاه پاسداران را در لیست تروریستی‌اش قرار داد اما بعد از مواجه شدن با ضرب شست سپاه در سرنگونی «گلوبال هاوک» ناگهان دچار رقیق‌القلبی شد و پاسخ نظامی به ایران را بدلیل احتمال کشته شدن ۱۵۰ ایرانی کنسل کرد. ظاهراً آمریکائیان برخورد از موضع قدرت را بهتر می‌فهمند و فرای گنده‌لات بازی مالوف در دیپلماسی کاخ سفید امروز وزارت خارجه آمریکا در اقدامی ظاهراًالصلاحانه گروهک جنایتکار «جیش‌العدل» را به دلیل ترور مردم و مسئولین ایرانی در فهرست گروه‌های تروریستی‌اش قرار داد.

اگر واشنگتن در مقام دلبری و دادن امتیاز و ترغیب ایران به مذاکره و در چارچوب دیپلماسی «چماق و هویج» این اقدام را کرده قطعاً افاقه نمی‌کند!

وزارت خارجه آمریکا نمی‌تواند از سوئی با تروریستی اعلام کردن «جیش‌العدل» برای ایران چشمک اغواگرانه بزند! اما همزمان جان بولتون‌شان میهمان افتخاری گروه تروریستی وحوش مسعود رجوی باشد و در ضیافت گرازهائی که ۱۷۰۰۰ ایرانی را ترور کرده‌اند وعده سقوط جمهوری اسلامی در بهمن ماه را بدهد!

ترامپ و حلقه حواریونش مرزهای دیپلماسی را با گیج‌بازی‌های محیرالعقولشان جابجا کرده و ظاهراً اصرار دارند نام خود را ذیل مجانین تاریخ دیپلماسی آمریکا برند کنند.

#داریوش‌سجادی

#ترامپ

دادخواست چپ خط امامی!

خط امام، اصلاحات و جنبش سبز، عنوان مقاله‌ای است بقلم سعید حجاریان که طی آن تلاش شده ضمن مفصل گذاری بین چپ خط امامی با جنبش اصلاحات و جنبش موسوم به سبز، مبانی فکری و عقیدتی این سه را تبیین و تباین کند.

اگر فلتات لسان نباشد در مقام تلخیص از مقاله حجاریان قطعاً سلاخی چپ خط امامی مستفاد می‌شود.

چپ خط امامی در طول ۴۰ سال گذشته دو بار سلاخی سیاسی شد! بار نخست سال ۶۸ بود که با آغاز ریاست جمهوری اکبر هاشمی رفسنجانی با ذکاوت و سعایت «هاشمی» چپ خط امامی در عموم حوزه‌های حکومتی منزوی و منعزل شد و با تدبیر «هاشمی» تن به یک بازنشستگی زودرس داد!

علی‌رغم این ۸ سال بعد از «سلاخی نخست خط امامی‌ها» فصل دوم این سلاخی در فردای دوم خرداد ۷۶ و بعد از روی کار آمدن محمد خاتمی اتفاق افتاد. این در حالی بود که به اعتبار خاستگاه محمد خاتمی نوید آن داده می‌شد که خرداد ۷۶ نقطه بازگشت خط امامی‌ها به عرصه سیاست باشد اما برخلاف تصور با مصادره «دوم خرداد ۷۶» توسط استحاله طلبان یک بار دیگر چپ خط امامی به مسلخ رفت و هویت سیاسی‌اش توسط نورسیده‌های سیاسی و تجدیدنظرطلبان تخفیف و تخطئه شد.

اکنون مقاله حجاریان را باید سومین سلاخی چپ خط امامی محسوب کرد که در خوش‌بینانه‌ترین پنداشت می‌توان آنرا محصول بدفهمی یا کثرفهمی حجاریان از بدیهیات و مبانی فکری و اندیشگی امام و پیروان خط امام دانست.

حجاریان در تبیینی ناراست از خط امامی‌ها مرتکب چند اشتباه شده. اولاً بظاهر تلاشی آندوسکوپیک کرده تا خط امامی‌ها را آسیب شناسی کند اما آندوسکوپی ایشان قبل از آنکه درون‌بینی بر محور واقعیت باشد مصادره واقعیت بر محور باورداشت انتزاعی و شخصی ایشان از مبانی اعتقادی چپ خط امامی است. بر همین منوال ایشان در داوری خود دچار

کژروی شده و ابرام و استقرار و ماندگاری چپ‌ها بر اصول را ایستائی و توقف و فریزشدگی در گذشته معنا کرده!
حجاریان: چپ خط امامی در گذشته متوقف مانده(!)

بی‌التفاتى به مبانی معرفت شناختی «خط امام» نقطه عزیمت حجاریان به کژراهه‌ای است که ناشی از تعلق ایشان به دوران رُمانتیسم انقلابی در بدو پیروزی انقلاب اسلامی است که مانع از آن می‌شد تا بیرون از هیجانات و خلجانات و بهجت‌های سیاسی، امام و خط امام را فهم کنند و بالتبع و ناصوابانه پایمردی بر اصول را «فریزشدگی در گذشته» فهم می‌کند.

(نگاه کنید به از رُمانتیسم انقلابی تا سکولاریسم رُمانتیک)

<https://bit.ly/2MuAhkG>

خیر جناب حجاریان! چپ خط امامی پیروی و پیوستگی‌اش به امام از همان ابتدا مبتنی بر تطفن به مبانی معرفت شناسانه «انقلاب امام» و «امام انقلاب» بود و به همین دلیل در تندبادهای سیاسی نلغزید و همچنان در سرحدات اصول اعتقادی امام، آن اصول را سنگربانی می‌کند. جناب حجاریان برخلاف باورداشت شما این بمعنای «ماندگاری در گذشته» نیست و در هر دایره المعارفی آنرا مستظهر بودن به عمق اندیشگی و برخورداری از اصول و پشتوانه‌های فکری و عقیدتی معنا می‌کنند. اشتباه حجاریان آن است که چپ خط امامی را زائده‌ای از جوار اندیشه امام تلقی و فهم می‌کند در حالی که چپ خط امامی اسم مستعار همان «اسلام ناب محمدی» است که امام نیز ذیل آن تعریف می‌شد. زمانی کارل مارکس در کلافگی از مارکسیست‌های مارکسیست‌تر از خودش می‌گفت:

من مارکسیست نیستم، کارل مارکسام!

اکنون خط امامی‌ها نیز در پروای تحریف تاریخ باید بگویند:
امام «خط امامی» نبود! امام و خط امامی‌ها جملگی اختلاط اسلام نابی بودند با عمق اندیشگی و مبانی معرفت شناختی برگرفته از اسلام ناب محمدی.

همین بی‌التفاتى منجر به آن شده تا حجاریان ناصوابانه و ناراستانه «خط امام» را به جنبش «برابری خواهان» مُتصف کند! چیزی که ارزشی در فاهمه خط امامی‌ها اصالت نداشت.

حجاریان رندانه «برابری خواهی» جنبش چپ مارکسیستی را بنام دغدغه چپ‌های خط امامی سند زده در حالی که برخلاف پنداشت ایشان «برند» خط امامی‌ها تعلق خاطرشان به آرمان «عدالت خواهی» است و اساسا «عدالت خواهی» کلیدواژه و نقطه تمایز شیعه با دیگر نحله‌ها و فرقه‌های اسلامی است.

حجاریان در انتها کلیدی‌ترین بی‌درک‌اش از آموزه‌های امام و خط امام

را برون ریخت می‌کند انجا که متوسل به «نانسی فریزر» فیلسوف
چپ‌گرای آمریکائی و نظریه The Three R's شده و در مقام تبیین شعار
«رای من کو» می‌نویسد:

می‌توان شعار، «رای من کو» را به‌عنوان گفتار شاخص تغییرخواهی،
بازترجمه کرد ... «من» ضمیر اول شخص و ناظر بر فاعل است؛ و به
تعبیر فلاسفه بیانگر فاعل شناسا. اما در طرف این شعار معادل
«من»‌هایی است که بناست در حوزه اجتماع به رسمیت شناخته شوند و
صدایشان شنیده شود.

نقطه تباین و عدم تطفن و درک نادرست جاریان از ماهیت چپ خط
امامی ناظر بر جهل ایشان نسبت به فهم فلسفی خط امام است.
جاریان غافل از آنست که «من» در اندیشه امام و خط امام قبل از
ضمیر اشاره، ضمیر «تعیُّن» است. تعیُّنی که در منظومه فکری امام
مبنای تفرعن است و امام آن را بدانگونه در ترمینولوژی و
ایدئولوژی خود و بالتبع سلوک مُلکداری خود، ذم کرده‌اند:

نیستم نیست که هستی همه در نیستی است

هیچم و هیچ که در هیچ نظر فرمائی

(توضیحات بیشتر را در مقاله فرجام و انجام انسان در لیبرالیسم و
انسان ببینید)

<https://bit.ly/2NlyEpT>

در مجموع اهتمام جاریان در تبیین خط امام کُلّازی ناهمگون و
نامانوس و ناواقع از چینش قطعات پازلی است که فاقد شمایی مفهوم
است

#داریوش سجادی

با هوش مد هوش!

دونالد ترامپ را در قامت یک پدیده می‌توان فردی هوشمند محسوب کرد
و در جدول هوش‌های ثلاثی بدون تردید ترامپ از هوش هیجانی (EQ)
(ایموشنال اینتلیجنس – Emotional Intelligence) بالنسبه بالائی
برخوردار است و با اتکای بر همین هوش است که فرد قادر خواهد بود
عواطف و ارتباطات خود را با دیگران مدیریت کند.

علیرغم این بداقبالی ترامپ آنست که هوشمندی‌اش با اقتضائات نوین سیاسی در داخل و خارج آمریکا هماهنگ نیست و بالتبع در مسیر تمشیت و سلوک مملکداری «هوشمندی هیجانی‌اش» نتوانسته گشایشی را برای وی فراهم آورد.

ترامپ را به تعبیری می‌توان تکرار کمیک تاریخ آمریکا محسوب کرد که شوربختانه برخلاف سنت سیاسی موفق اسلاف‌اش در توسل به دیپلماسی «ارهاب سالاری» ناکام مانده .

خلاصه اهتمام ترامپ را می‌توان بدانگونه فهم کرد که ایشان هوشمندانه می‌کوشد با توسل به یک بسیج عمومی از طریق ترویج گفتمان «ترس و ارعاب» گشاینده راه‌های برون رفت خود و اهداف‌اش در دنیای سیاست شود.

امری که پیش‌تر و با موفقیت ذائقه سیاسی دولتمردان آمریکا را در فردای جنگ جهانی دوم شیرین و کامیاب کرده بود.

ترامپ بنوعی در حال گرت‌بردای از سیاست منقضی شده واشنگتن در دهه ۵۰ میلادی است که در آن تاریخ ژنرال آیزنهاور با موفقیت توانست به استعداد برادران دالس و با توسل به دیپلماسی تزریق و ترویج ترس داخل آمریکا و متحدین خارجی‌اش را به یک این‌همانی جهت بسط و گسترش هژمونی ایالات متحده برساند.

هر چند در آن تاریخ جان فاستر دالس وزیر خارجه وقت آمریکا در کنار برادرش «آلن» در سنگر ریاست CIA با زیرکی توانستند با توسل به «خطر سرخ» آمریکائیان و اروپائیان را بمنظور لزوم پذیرش اقتدار و مهتری واشنگتن ذیل «بسیج ترس» مدیریت و توجیه کنند و هر چند در حال حاضر نیز ترامپ قرینه برادران دالس را در وزارت خارجه و شورای امنیت ملی (پومپئو و بولتون) در آستین دارد اما بقول «آرخیلوخولس» روباه خیلی چیزها می‌داند، اما خاریشت فقط «یک چیز خیلی مهم» می‌داند!

چیز مهمی که ترامپ نمی‌داند آنست که اولاً آمریکای دهه پنجاه «آمریکای خوشبختی» بود که شهروندانش در اوج شکوفائی اقتصادی، فخر آزادی و دموکراسی را به دنیا می‌فروختند و ثانیاً در نظام دو قطبی جنگ سرد، آمریکائی و اروپائی در مقابل «خطر سرخ» چیزهای زیادی برای از دست دادن و ترسیدن داشتند تا برادران دالس بتوانند با حربه ارهاب ایشان را در قفای خود بسیج و اجیر و مدیریت کنند.

اگر آیزنهاور اقبال پیدا کرد تا از طریق واهمه در فاهمه آمریکائیان برخوردار از سیاستگذاری کامروایانه در دهه ۵۰ شود اکنون و برخلاف آن دوران برای آمریکائی ترس خارجی افاقه نمی‌کند و دغدغه امروز شهروندان در آمریکا بحران معیشت و اشتغال و افزایش دستمزدها و بیمه درمانی حرف اول را می‌زنند.

بر این منوال و عطف بر همین فقدان سیاست‌های جنگ طلبانه ترامپ را ایرانیان می‌توانند جدی بگیرند. همه تلاش ترامپ از دامن زدن به ایران‌هراسی قبل از ترساندن ایران القای ترس نزد شهروندان آمریکائی است تا از آن طریق بتواند افکار عمومی در داخل آمریکا را هم‌سوی بلندپروازی‌های خود کند.

فقدان انگیزه ترس خارجی در فاهمه آمریکائی و ابتلای شهروندان آمریکا به روزمره‌گی‌های معیشتی به اندازه کافی توانائی دارد که هوش هیجانی ترامپ را متقاعد کند تا بمنظور از دست ندادن پایگاه افکار عمومی‌اش در انتخابات ریاست جمهوری پیش رو «هم‌آوردطلبی با ایران» را از مرز بلوف جلوتر نبرد.

ترامپ را باید فردی باهوش محسوب کرد که تاخر زمان‌اش در عمل او را مبدل به فردی مدهوش کرده

#داریوش سجادی

من به این اصلاحات کا فرم!

به گزارش خبرنگار سیاسی خبرگزاری تسنیم، داریوش سجادی اصلاح‌طلب مقیم آمریکا چندی پیش در گفت‌وگوی تفصیلی با تسنیم، در انتقاد به عملکرد موسوی و کروبی و اصلاح‌طلبان در جریان فتنه 88، تأکید کرد که هزینه‌ای که جنبش سبز به مملکت وارد کرد از جنگ بیشتر بود و من معتقدم اگر اغتشاشگران در سال 88 پیروز می‌شدند داعش الآن در تهران بود.

در پی مصاحبه مذکور، سجادی از سوی برخی اصلاح‌طلبان خارج از دایره اصلاح‌طلبی تعریف و غیراصلاح‌طلب خواند شد! برای برخی‌ها نیز مواضع تند فردی که خود را اصلاح‌طلب می‌داند، به جریانی که عنوان اصلاحات را یدک می‌کشد، جای تعجب داشت و شاید قابل باور نبود. در همین راستا داریوش سجادی در گفت‌وگویی تفصیلی با خبرنگار سیاسی خبرگزاری تسنیم، به توصیفی مشروح از اعتقادات و اندیشه‌های سیاسی خود، اصلاحات واقعی و اصلاحات موجود پرداخت.

متن کامل این مصاحبه به شرح ذیل است:

*** به چنین اصلاحاتی کا فرم

* تسنیم: در خلاصه‌ترین شکل ممکن داریوش سجادی کیست؟ یعنی از حیث سیاسی کجای جدول مختصات جناح‌بندی‌های سیاسی ایران قرار دارد؟ این را از آن جهت می‌پرسم که شما خود را اصلاح‌طلب اطلاق می‌کنید اما در عموم اظهارات یا مقالات خود با اصلاح‌طلبان مرزبندی و مواضع تند و منتقدانه‌ای دارید.

- سجادی: بله؛ کاملاً با شما موافقم و بنده در عموم اظهارات و مقالاتم، بعضاً انتقادات تندی به اصلاح‌طلبان و اصلاحات موجود داشته و دارم و اصلاً بگذارید خیالتان را در همین ابتدا راحت کنم که داریوش سجادی در عین اعترافش به بی‌وزنی یا کم‌وزنی در قافله سرآمدان جنبش موجود و موسوم به اصلاح‌طلبی و در عین حالی که خود را اصلاح‌طلب می‌داند اما و هم زمان به چنین اصلاحات و اصلاح‌طلبان موجود در صحنه‌ای تا بُن دندان کافر است!

اما همان‌طور که بارها هم گفته‌ام، کماکان خود را ذیل جنبش اصلاح‌طلبی معنا می‌کنم که از خرداد 76 و از منتهی الیه «چپ خط امامی» و با دغدغه اصلاح کژی‌ها و کژتابی‌ها و کژفهمی‌ها و کژروی‌های مبتلا شده به نظام و انقلاب، به جنبش موسوم به اصلاحات پیوست اما اجازه بدهید همین جا نیز این توضیح را بدهم که پیوستن چپ خط امامی به خمینی و انقلاب خمینی نه به اعتبار قد رعنای ایشان بود و نه محصول صفوت و صلابت و مدهوشی در کاریزمای معظم‌له بود.

ولایت فقیه و تقید به ولایت فقیه در فهم «چپ خط امامی» قبل از اصل 110 قانون اساسی و قبل از تظلم به رشحات قلمی امام در تحریرالوسیله، ناشی از درک و تقید ایشان به «غدير خُم» و شأنیت اصل امامت و ولایت در میانه خمسه اعتقادی شیعیان بوده و هست.

تقید به «امامت» نزد شیعه که لقلقه زبانی نیست، ضمانت اجرا دارد. «من كنت مولا فهذا علي مولا» در غدير خم اتمام حجت رسول الله و تصریح مٌصرح ایشان به 3 اصل بدیهی و طبیعی در ساحت دین بود دائر بر آنکه اولاً جامعه اسلامی حکومت لازم دارد. ثانیاً حکومت اسلامی محتاج حاکم است. ثالثاً «علی» (ع) شاخص شرایط حاکم اسلامی است.

بر این منوال خمینی و متابعت از خمینی و ایضاً خامنه‌ای و متابعت از خامنه‌ای همان قدر تابع اصل امامت شیعیان است که اعتقاد و التزام به شأنیت و اصلحیت حاکمی و حاکمیت علی ابن ابیطالب در فردای رحلت رسول الله.

ولایت فقیه مبنای اعتقادی شیعه است که در انقلاب اسلامی از قوه به

فعل رسید و ذیل چنین خوانشی از حاکم اسلامی جمیع پایوران اعم از رئیس جمهور تا رئیس قوه قضائیه و ریاست پارلمان و امرا و وزرا و سفرا اجماعاً «کارگزاران» حاکم اسلامی محسوب و قلمداد میشوند.

همین جا نیز اجازه دهید برای آنها که سفته در دست گرفته و عوام‌فریبانه با ادعای نقش داشتن در انقلاب اسلامی سهم و حق خود را از انقلاب مطالبه می‌کنند، یک پرانتز باز کنم و به صراحت خدمت ایشان معروض دارم که خیر! دیر رسیدید؛ تمام شد! ترش یا شیرین در مضیق‌ترین تعریف ممکن انقلاب اسلامی 57 یعنی خمینی و خمینی یعنی انقلاب اسلامی 57!

صدر تا ذیل انقلاب اسلامی ایران خمینی بود و بس. یک خمینی بود و بقیه به‌مثابه براده‌هائی در شعاع مغناطیس ایشان صحنه‌آرائی می‌کردند.

آقایان طوری حرف می‌زنند گوئی ما در انقلاب نبودیم یا مبتلا به آلزایمر شده‌ایم. جمیع گروه‌ها و شخصیت‌های سیاسی تا قبل از نماز عید فطر قیطره شهریور 57 اساساً باوری به اصالت انقلاب خمینی و مذهب‌بیون نداشتند و بعد از رؤیت آن حضور گسترده و میلیونی نمازگزاران بود که به صرافت جدی بودن انقلاب خمینی افتادند و از آن تاریخ به بعد بود که با بلند کردن شمایل و علم و کتل خود در میانه «تظاهرات مردم تحت امر خمینی» رندانه دست به مصادره تظاهرات به نفع خود زدند تا در فردای پیروزی از مستمسک لازم به منظور سهم‌طلبی از انقلاب برخوردار باشند.

اساساً از فردای سرکوب ماجراجوئی «سیاه کل» در بهمن 49 دیگر هیچ حرکت قابل وثوقی در عرصه مبارزه سیاسی ایران چه در سطح شخصیت‌های ملی و ملی - مذهبی و مارکسیستی و مجاهد خلقی چه در سطح سازمان‌های سیاسی اپوزیسیونی، وجود خارجی نداشت و جملگی یا در خلوت زندان چرت سیاسی می‌زدند و سرگرم بحث‌های ایدئولوژیک خود بودند یا در بیرون دپولتیزه شده و حداکثر شب‌های شعر گوته را با «توهم مبارزه» راه‌اندازی می‌کردند و «سیاه کل» را باید پایان تمام ژانرهای سیاسی ضد رژیم از منتهی الیه چپ مارکسیستی تا ملیون و ملی - مذهب‌بیون داعیه‌دار مبارزه با رژیم پهلوی محسوب کرد که در فردای سرکوبش جملگی دچار فترت شدند تا آنکه خمینی و خروش خمینی در 56 سنگر و جبهه مذهب علیه استحکامات پهلوی را با قوت و قدرت و ظفرمندی در پهنه سیاسی ایران فعال کرد.

*** بار اصلی جنگ به دوش سربازان دین‌محور خمینی بود

بعد از انقلاب هم در تمام طول جنگ بار اصلی جنگ و دفاع از انقلاب و ایران و تمامیت ارضی کشور باز هم بر دوش سربازان دین‌محور خمینی بود و در طول تمام آن 8 سال آقایان با همه دواعی وطن‌دوستانه و ایران‌پرستانه‌شان رفته بودند گل بچینند! بدین منوال این کمال پروئی است که آقایان امروز سفته در دست، سهم‌خواهی و ریزه‌خواری خود از سفره انقلاب را کاوشگری می‌کنند!

به قول میشل فوکو حضور توده‌های شرکت‌کننده در تظاهرات یک حضور دو ساحتی بود که در یک ساحت برخورداری از محاسبات سیاسی شخصی بود و هم زمان و در ساحتی دیگر ایشان را مستحیل در جنبش انقلابی خمینی در مقابل شاه کرده بود اما مقابله ایشان با نظام شاه به واسطه حزب سیاسی و محاسبات سیاسی حزب متبوعه‌شان نبود. ایشان سلول‌های واحدی بودند که جملگی در شعاع کاریزمای خمینی مبدل به متابعان بدون قید و شرط امام‌شان شده بودند. مردم در انقلاب اسلامی به مثابه توده‌های بی‌شکل و معترضی بودند که امام به کفایت ایشان را مدیریت و راه‌بلدی کرد.

*** تفاوت قرائت چپ خط امامی از انقلاب با قرائت امثال حجاریان

جاذبه خمینی و انقلاب خمینی برای چپ خط امامی محصول پکیج اعتقادی منسجم ایشان با محوریت عدالت بود که با برند اسلام ناب مهور شد. حالا این را مقایسه کنید با قرائت امثال آقای حجاریان از انقلاب اسلامی که آمده در مقاله «کامیابان خلاف آمد عادت» با تکلف و لفافه‌گوئی، انقلاب را وضعیتی «آنتروپی» فهم و معرفی کرده که باید به ید پر قدرت ایشان و امثال ایشان به فاز نورمالیزاسیون منتقل شود! اما مشارالیه از آنجا که برای زیر رادیکال بُردن و مجذور کردن انقلاب خمینی در مقام یک «وضعیت آنتروپی» ماخوذ به حیا هستند، آبرومندانه (!) کوشیده با توسل به مینیاتوریزه و بلکه کاریکاتوریزه کردن انقلاب اسلامی در بازه مسمی به «دوران احمدی‌نژاد» و با جعل اصطلاح دوران «استثنائی» به فراست و غیرمستقیم قرینه‌ای از انقلاب اسلامی را با اسم مستعار «دوران احمدی‌نژاد» جعل کند و با خوانش این قرینه تحت عنوان «وضعیت استثنائی» چنین القا کند که به‌منظور گذشتن از وضعیت آنتروپی باید بکوشیم به‌صورت بهداشتی «فاز نورمالیزیشن» را طی کنیم.

*** حجاریان و متحدانش نارفیکانه جنبش اصلاحات را مصادره کردند

چنین قرائتی از انقلاب محصول فقد اندیشگی و ضعف مبانی اپیستمولوژیک امثال حجاریان از خمینی و انقلاب خمینی و یک شیدائی و تب زدگی بدون بصیرت و کور امثال ایشان به خمینی و انقلاب خمینی در بهمن 57 بود. چیزی شبیه نسبت بی اصالت «کـه و کـهرُبا» که به مثابه تب و التهابی زودگذر به عرق می‌نشیند که در فردای دوم خرداد 76 این به عرق نشستن را با مصادره نارفیقانه جنبش اصلاحات توسط ایشان و متحدین ایشان مشاهده کردیم.

شاید این سؤال پیش بیاید که “با این قرائت از انقلاب اسلامی دائر بر آنکه انقلاب اسلامی 57 یعنی خمینی و خمینی یعنی انقلاب اسلامی نقش و جایگاه و خواست‌های مردم در این انقلاب چه می‌شود؟ نمی‌شود که منکر پایمردی‌های مردم در انقلاب اسلامی شد. قطعاً با پذیرش تمام وجوه غیرقابل کتمان از درایت و هوشمندی امام در مدیریت انقلاب اسلامی نمی‌توان منکر نقش مردم و بالتبع منکر خواست و خواست‌های مردم از انقلاب اسلامی بود. امام هر چقدر هم که امام بود، در خلاء که نمی‌توانست اعمال مدیریت کند و مردمی بودند که امام را در به فعلیت رساندن امامتش یاری دادند تا اکنون بتوانند خواست‌های خود را از انقلابشان و مسئولین انقلابشان، مطالبه کنند؟” پاسخ این است که بله؛ اما این واقعیت غیرقابل کتمان را نیز نباید از نظر دور داشت که تاریخ را ستارگان ساخته‌اند و توده‌ها ذیل مدیریت ستارگان بوده که توانسته‌اند قابلیت‌های خود را به فعلیت برسانند.

اساساً و بدون عوام‌فریبی و با صراحت باور دارم «توده‌ها صغیرند» و برخلاف شعارهای عوام‌فریبانه و مردم‌گولزنِ «روشنفکران» اعم از روشنفکران سکولار تا روشنفکران دینی که به دروغ شعار بالغ بودن و رشید بودن مردم را سر می‌دهند، معتقدم فلسفه بعثت انبیا نیز تالی همین صغیر بودن مردم است که ظهور اولیاءالله را به‌منظور تنویر و هدایت و راهنمایی توده‌ها قابل فهم و توجیه می‌کند.

آقایان (روشنفکران) از سوئی مزورانه و با گرفتن فیگورهای اولتراروشنفکری شعار بالغ و عاقل و رشید بودن مردم را سر می‌دهند و هم‌زمان و در کمال پروئی نام خود را روشنفکر می‌گذارند!

مگر غیر از این است در قفای این عنوان (روشنفکر) قائل به نظرکردگی و دُرْدانگی و همه‌چیزدانی و فضیلت و دانش و سخنوری و فهم و عقل و درایت و دانائی خود در مقابل توده‌هایی هستید که در نقطه مقابل‌تان متصف به تاریک فکری و جهل و خرافه و بی‌سوادی و لاشعوری‌اند که در کف با کفایت شما «از ما بهتران» قرار است

اوسارزده شده و به جنت مکانی و خُلد آشیانی برسند!؟

مگر «خودروشنفکردانی» و «خودروشنفکرخوانی» چیزی جز تقید به خودخاص‌بینی و خودعاقلدانی و خودفاضلدانی با دامن زدن به دو قطبی «روشنفکر - تاریک‌فکر» است که در این دوگانه یک طرف متهم به عوامی و نادانی و بی‌سوادی و صغارت‌اند و قهراً ملزم به تبعیت و انقیاد از آن طرفی‌ها به اعتبار همه‌چیزدانی و دانائی و فضیلت و سخندانی!

چطور است که نوبت انبیا که می‌رسد، مردم را رشید فرض کرده که نیازی به متولی ندارند اما خودتان تافته‌هایی جدا بافته به‌منظور چوپانی عوام مفروض الرمه‌اید؟!

آقایان با چنین خوانش‌های معوجی از خود و مردم و امام و انقلاب امام بود که در فهم اصلاحات دچار کژفهمی شدند.

البته که ماهیت دمکراسی عرفی ناظر مشارکت قاطبه شهروندان در انتخابات است و البته که در دمکراسی‌های عرفی اصل بر مدیون کردن حکومت به شهروند و طبعاً پیروی حکومت از مطالبات شهروند از طریق آرای ایشان است. اساساً در دمکراسی عرفی مردم با رای خود حکومت و جناح حاکم را از طریق نشان دادن بر کرسی قدرت مدیون به رای خود می‌کنند تا از آن طریق حکومت را ملزم به تامین «خواست» خود کنند اما این در نقطه مقابل دمکراسی دینی است که طی آن مردم از طریق رای، حکام خود را برمی‌گزینند تا «مصلح» ایشان را احصا و تحصیل و تامین کنند!

بی‌التفات‌ی به چنین بداهتی بود که جنبش اصلاح‌طلبی و سرآمدان آن را در تله دمکراسی انداخت و آقایان را دچار بدآموزی کرد تا با نشستن بر مواضع کشار خود را محبوب‌القلوب همه اقشار و طبقات و نحله‌های و مشرب‌های فکری و اجتماعی و اقتصادی موجود در بدنه شهروندی ایران کنند تا با دلربائی از ایشان صندوق آراء را بنفع خود آکنده از آرای نامتجانسی کنند که در فردای نشستن بر کرسی قدرت زیر فشلی محتوم ناشی از عدم تجانس ساختاری آرای مکتسبه دچار شرم حضور و بی‌عملی شوند.

*** اصلاحات مد نظر ما چیزی نبود جز اصلاحات در چارچوب انقلاب اسلامی

*** اصلاحات مد نظر ما با سیاست‌های ناصواب هاشمی رفسنجانی ضدیت داشت

*** گنجی و امثال گنجی اصلاحات را به انحراف، انحطاط و ابتذال کشیدند

* تسنیم: تعریف شما از اصلاحات و اصلاح‌طلبی چه بود؟! اصلاحاتی که شما به آن پیوستید، چه اعتقادات و اندیشه‌ها و آرمان‌هایی داشت؟!

سجادی: اصلاحاتی که ما از منتهی الیه چپ خط امامی می‌فهمیدیم و به اعتبار چنان فهمی از خرداد 76 به چنان اصلاحاتی پیوستیم، چیزی نبود جز اصلاحات در چارچوب انقلاب اسلامی؛ اصلاحاتی که بزرگترین قوه محرکه‌اش ضدیت با سیاست‌های ناصواب دوران هاشمی رفسنجانی بود. اصلاحاتی که دغدغه‌اش عقب راندن هاشمی و عملکرد ناصواب هاشمی از سرحدات انقلاب اسلامی بود. اصلاحاتی که شرفش اصالت انقلاب خمینی و مبارزه علیه سیاست‌های آمرانه و ظالمانه و عدالت‌ستیزانه با رویکردهای بت‌محورانه و تبارسالارانه دوران سازندگی بود که متأسفانه توسط گنجی و شامورتنی‌بازی‌های امثال گنجی اعم از تزریق ادبیات جنائی - پلیسی آگاتاکریستی به فضای سیاسی کشور تا وارितه اعتصاب غذا آن اصلاحات به انحراف و انحطاط و ابتذال کشیده شد.

اصلاحاتی که ما می‌فهمیدیم نفی توسعه اقتصادی آمرانه با رویکرد بی‌وقعی به عدالت اجتماعی و بی‌اعتنائی به طبقه محروم در دولت سازندگی بود. اصلاحاتی که ما می‌شناختیم فریاد اعتراضی بود علیه بازتولید مناسبات سلطنت و گرده‌برداری ناشیانه از سیاست‌های شکست خورده پهلوی در بسط و تعمیق توسعه اقتصادی آمرانه با فرمت غربی و بی‌وقعی به توده‌های محروم و بی‌توجهی به توسعه سیاسی و اجتماعی و خرد کردن استخوان‌های عدالت زیر چرخ‌های مهیب آریستوکراسی معوج سردار سازندگی.

اصلاحاتی که ما می‌شناختیم نفی بازتولید مناسبات شاهنشاهی و تخریب بافت اجتماعی ایران از طریق تاسیس طبقه‌ای جدید با نام دروغین «طبقه متوسط» اما با مختصات نامولدی و بلعندگی و بی‌خاصیتی که تنها مطالبه‌گر و هرهری مسلک است و در عین حال پر مدعا و تفاخرطلب و از خود متشکر بود. طبقه‌ای که در کنار هاشمی و مانند هاشمی آلوده به انانیت و «خویش‌بینی» و «خویش‌بیش‌بینی» اند.

اصلاحاتی که ما می‌فهمیدیم، خیزشی علیه تبارسالاری و قبیله‌گرایی‌ها و خاصه‌خرجی‌های منحنی رائج دوران سازندگی بود. اصلاحات در فهم ما آفت‌شناسی و آفت‌زدائی از بدنه انقلاب و نظام بود. اصلاحات برای ما نه آرایش نظام بود و نه پیرایش نظام و فهم‌مان از اصلاحات پالایش

نظام از پلشتی‌های مبتلابه طی دوران ترمیدور انقلاب بود.

نظام برای ما به‌مثابه درختی مفروض بود که اگر مبتلابه میوه‌ای فاسد شده، موظفیم قبل از غرس و هرس یا بزک آن دست به الک خاک نامناسب و آلوده ریخته شده در پای آن درخت بزنیم. خاکی که آغشته به خودمخوری‌ها و شیطان‌صفتی‌ها و فخرفروشی‌ها و حق‌ویژه‌طلبی‌ها بود.

بدین لحاظ «احمدی‌نژاد» از یک جهت برای من و امثال من حائز ستایش بود که ناخواسته مانند «زونا» اسباب کهیرزدن و برون‌ریخت ابتلای عمیق بخش معناداری از ایرانیان به سندروم شیطان‌زدگی شد. قشری با افاده و دماغ‌های سربالا با نگاهی متفرعنانه و از سر غیظ و تحقیر به قشری که به زعم ایشان متهم به بی‌همه چیزی و مبتلا به بی‌همه چیزی‌اند! یک بدآیند تاریخی ناشی از استنتاجات ناصواب ارزش داورانه از مفاهیم هستی‌شناسانه! که اوج آن را در جنبش سبز و اغتشاشات سال 88 ملاحظه کردیم.

وضعیت در ایران درگیر تعارف و رودربایستی و بی‌توجهی به یک بحران بزرگ و تاریخی است. آفت‌شناسی مطمح نظر در جنبش اصلاحاتی که امثال بنده آن را مراد می‌کردیم، ناظر بر همین بی‌اخلاقی‌ها بود و هست. مگر جنبش سبز یا بخش بزرگی از جنبش سبز چیزی جز برون‌ریخت همین آفات و سیئات بود؟

جنبش سبز اعتراض مدنی به تقلب نبود. فعال شدن گسل تاریخی نفرت هیستریک یک قشر از قشری دیگر بود که سال‌هاست زیر پوست شهر خوابیده و تخریب کرده و می‌کند. به همین اعتبار است که شخصا معتقدم دشمن ایران قبل از آمریکا یا اسرائیل یا ریاض در عمق شهر خوابیده و دشمنان خارجی از میانه چنین عمقی در داخل ایران یارگیری می‌کند.

دشمن واقعی و اصلی ایران درون لایه‌های متفرعن و شیطان‌زده مغزهایی است که برخوردار از نگاه شیطانی و روحیات شیطانی‌اند. بدآیندی که طی دوران سردار سازندگی برخوردار از عمق و عقبه و طبقه اجتماعی شد و اصلاحات برای من و امثال من مبارزه با چنین آفت و مصیبتی معنا می‌شد و می‌شود.

ناگفته نماند همین محمود احمدی‌نژاد قابل ستایش بابت برون‌ریخت چنین آفتی هم زمان برای من و امثال من به‌شدت لایق نکوهش است که از ناحیه نابلدی و بی‌مبالاتی و بی‌تدبیری‌هایش عملا مسبب زنده شدن کیش هاشمی و مناسبات سلطنتی و نارسبستی ایشان و طبقه محمول ایشان شد

که قبلا و با چه مصیبتی به عقب رانده شده بود.

طنز تلخ ماجرا آنجاست که جنبش اصلاحاتی که با رویکرد نفی مناسبات متفرعانه دولت سازندگی در دوم خرداد 76 در گستره سیاسی ایران به منصفه ظهور رسید، اکنون کارش به جایی رسیده که نماینده خودخوانده اش کسی شده که به شهادت خودش چهار تا کلاس مستمر دانشگاهی را به درستی نگذرانده و حالا خودش و حزبش را اصلاح طلب معرفی می‌کند! آن هم لیدر و پدرخوانده اصلاحات! و بدون آنکه کمترین شناختی از لیبرالیسم فلسفی و مبانی فلسفی لیبرالیسم داشته باشد، از منتهی الیه پا به رکابی سردار سازندگی خود را و حزبش متبوعه اش را اصلاح طلب و و پدرخوانده اصلاحات و لیبرال دمکرات معرفی می‌کنند!

این توهین به شعور مخاطب است. این خواندن فاتحه بر کالبد اصلاحاتی است که قرار بود آفت شناسانه انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی منتج از آن را از طریق اصلاحات، بهینه سازی کند!

*** طفل اصلاحات از فردای دوم خرداد ناقص به دنیا آمد یا مبتلا به بدفهمی شد

* تسنیم: بر این اساس مراد شما از اصلاحات را می‌توان تجدیدنظرطلبی در راه طی شده یا منحرف شده انقلاب معنا کرد؟

- سجادی: ببینید اصلاح‌گری به باور من ملتزم به لوازمی است. لوازم اصلاح مبتنی بر آن است که نخست از غایت قصوی و کمال مطلوب خود معنا و تعریفی مدلل و بسامان در ذهن بسازید یا داشته باشید تا در مصداق بتوانید آن را اصلاح کنید. بدین معنا اصلاحات یعنی رویکرد هرمنوئیک به کانتکتست. یعنی کشف مصداق از مبنا. یعنی باور عقلی و التزام ذهنی به کانتکتست و پالایش عینی و بیرونی در تکست. یعنی مصداق سازی برای محتوای ذهنی. اما متاسفانه طفل اصلاحات از فردای دوم خرداد ناقص به دنیا آمد یا مبتلا به بدفهمی شد.

اصلاحات دوم خردادی و دولت مولود اصلاحات دوم خردادی متاثر از رای 20 میلیونی مدیون عوامیت مردمی شد که در سطحی گسترده آغشته به آفت شیطان‌زدگی بودند و و سرداران اصلاحات به جای آنکه اهتمام خود را مصروف اصلاح جامعه و آفت‌زدائی از جامعه و نظام و انقلاب کنند؛ بی جهت خود را هزینه تامین و تحقق مطالبات نامتعارف این جامعه بیمار کرد. در واقع جنبش اصلاحات در فرآیند گذار از نوباوگی به بلوغ با قربانی کردن محتوا، اسیر فرم شد.

این بدان میماند که شما آب گل آلود را به جای تصفیه و بهداشتی کردن در نابترین جام کریستال «سوآروسکی چکسلواکی» بریزید و بدینوسیله مراد را حاصل فرض کرده و خود را در خلسه «موفقیت در ماموریت» رفع مسئولیت کنید! بدون تردید نابترین جامهای کریستال در مشهورترین برندهای فرانسه یا چکسلواکی نیز ناتوان از پالایش محتوای

خوداند و جنسیت جام اعم از سُفال یا چُدن یا چینی یا بلور یا کریستال نقشی یا سهمی در پالایش ماهیت مایع آلوده خود را ندارد.

اشتباه اصلاحات بی وقعی به ترابط «ظرف و مظروف» و اولویت ناموجه ایشان به فرم و شکل و ظرف اصلاحات بود که در نهایت منجر به موتاسیون قابل فهم اما غیرقابل دفاع اصلاحات و اصلاحطلبان و استحاله هویتی این دو شد.

این استحاله از آنجائی جوانه زد که جنبش اصلاحات به جای مبارزه با دلیل گریبانگیر علت شد. به جای مبارزه با بیمار و بیماری به همدلی و همراهی با بیمار رسیدند.

*** اصلاحات از عدالتخواهی و استقلالطلبی و استکبارستیزی به سانتیمانتالیسم شکلگرایانه با لعاب «دمکراسیخواهی» گذار کرد

به باور من خطای اصلی جنبش اصلاحات گذارش از عدالتخواهی و استقلالطلبی و استکبارستیزی به یک سانتیمانتالیسم شکلگرایانه با لعاب «دمکراسیخواهی» بود.

اینکه «دمکراسی خواهی» بیتالغزل امروز آقایان سنگرگرفته در اردوی مسمی به اصلاحات شده را باید در چارچوب همین سانتیمانتالیسم شکلگرایانه محسوب کرد که موید بیالتفاتی یا بیاستعدادی یا ناتوانی ایشان در وجدان کردن گوهر انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی و مردمسالاری دینی استوار بر مبانی اندیشه شیعه است.

در مقام تشبیه اگر بتوان نظامهای حکومتی را قرینه اتومبیل فرض کرد، بر این مبنا طبیعی خواهد بود «مرسدس بنز آلمان» از حیث سرعت و امنیت و آسایش به مراتب شایسته تر از یک «مسکویچ روسی» یُقُر و بد قلق دهه 50 اتحاد جماهیر شوروی خواهد بود. حال شما این مرسدس بنز را بخوانید دمکراسی و آن مسکویچ را هم نظام استبدادی فرض کنید. بر این اساس طبیعی خواهد بود که دمکراسی (مرسدس بنز) از حیث ماهیت و کیفیت مرجح بر استبداد (مسکویچ) است اما محل مناقشه

آنجا است که برخلاف دواعی شکل‌گرایانه غربی‌ها بر سر شکل حکومت دغدغه اسلام و مردم‌سالاری منتسب به اسلام قبل از شکل حکومت، شاکله حاکم است. بدین معنا که در مردم‌سالاری دینی قبل از آنکه دغدغه مرسدس بنز یا مسکوئچ مطرح باشد، قبل از دغدغه یابش و گزینش خودروی بهتر، دغدغه اصلی دغدغه «راننده بهتر» است تا بدین اعتبار چنان «شوفری» پشت فرمان هر خودروئی که بنشیند از آن درجه توان و استعداد و تبحر برخوردار باشد تا مسافران را به سلامت به مقصد برساند.

***** اصلاح‌طلبان محتاج بازتعریف خود و اصلاح‌طلبی هستند**

*** تسنیم: و نهایتاً اگر بخواهید در یک کلام اصلاحات و اصلاح‌طلبان موجود را جمع‌بندی کنید، پاسخ‌تان چیست؟**

- سجادی: بالغ بر 25 سال پیش و پیرو مجادله‌ای که با وزیر خارجه وقت داشتم، خطاب به ایشان نوشتم «اگر نمی‌توانید آنی باشید که دوست دارید باشید؛ لااقل بکوشید آنی باشید که می‌توانید باشید» بر همین منوال مایلم این قشر از مدعیان یا منسوبان به اصلاح‌طلبی را گوشزدی خیرخواهانه کنم که ایشان نیز قبل از هر چیز محتاج تعریف یا بازتعریف خود و اصلاح‌طلبی خود هستند.

قدر مسلم آن است اصلاح‌طلبی موجود در صحنه آنی نیست که زمانی با مختصات انقلاب اسلامی و امام و نظام هم‌پوشانی داشت. اینکه چی هستند؟ من نمی‌دانم اما می‌دانم چی نیستند! لذا بر ایشان فرض است تا قبل از آنکه دیگران تعریفشان کنند، خودشان و از منظری واقع‌بینانه خود را و نسبت‌شان یا عدم نسبت‌شان با انقلاب اسلامی و مولود انقلاب اسلامی و مختصات و متعلقات و ملحقات انقلاب اسلامی و نظام برآمده از انقلاب اسلامی را تعریف کنند و از این دوگانه سوزی و زیست توامان آبرزیانه و خاک‌ریزانه خود را منزه و رها کنند. عرضم تمام!

لینک مصاحبه:

<https://bit.ly/2gSAl91>

تحلیلی بر جنگ ایران و آمریکا

http://yasinasr.ir/wp-content/uploads/2019/07/video_2019_7_1-21_3_28_870_o74.mp4